

روش‌شناسی تمایز اقتصاد اثباتی و هنجاری و بازنگری آن در راستای نظریه‌پردازی علم اقتصاد اسلامی

حسن آقا نظری*

چکیده

سیاست‌های اقتصادی برخاسته از علم اقتصاد است به گونه‌ای که می‌توان گفت علم اقتصاد مشخصاً علمی تجویزی است. این واقعیت نه بدان معناست که اقتصاد ذاتاً رشته‌ای غیر علمی است و نه به این معناست که نظریه‌های اقتصادی ذاتاً درباره عقیده شخصی است و ماهیت ایدئولوژیک دارد.

بر همین اساس، در ادبیات علم اقتصاد متعارف تأکید بر تفاوت دو مقوله اقتصاد اثباتی و هنجاری است، اما از چگونگی ارتباط این دو مقوله کمتر بحث شده است. این مقاله درصدد تبیین چستی منشأ تفاوت این دو مقوله و در عین حال چگونگی ارتباط منطقی آن دو است. با توجه به نوع ارتباط این دو مقوله می‌توان خاستگاه نظریه‌پردازی علم اقتصاد اسلامی را تعریف کرد.

واژه‌های کلیدی: ارزش ابزاری، ارزش ذاتی، ضرورت ارتباط دو نوع ارزش، علم اقتصاد اسلامی

مقدمه

بیش از ۱۵۰ سال است که مسئله تفکیک اقتصاد دستوری^۱ و اقتصاد تحقیقی^۲ در مراکز علمی اقتصادی بحث و بررسی می‌شود. برخی متفکران اقتصادی این دو مقوله را از مسائل یک علم می‌دانند و برخی دیگر اصطلاح علم دستوری^۳ را یک مفهوم غیر علمی تلقی می‌کنند.^۴ برای مثال، فون میز تصریح می‌کند که: «اقتصاد باید تشریح کند که قیمت‌ها واقعاً چگونه به دست می‌آیند، نه اینکه چگونه باید به دست بیایند» (لودویگ، ۱۹۹۳). برای توضیح علل اختلاف دانشمندان اقتصادی در این باره لازم است مروری اجمالی بر معانی مختلف این دو واژه (اقتصاد دستوری و تحقیقی) و ویژگی‌های آنها در زمینه‌های گوناگون انجام پذیرد.

مفهوم «positive» در موارد بسیاری به کار رفته که برخی از آنها چنین است: تحقیقی،^۵ توضیحی،^۶ قابل پیش‌بینی،^۷ غیر هنجاری^۸ و غیر متافیزیکی.^۹ همچنین واژه «normative» نیز کاربردهای گوناگونی دارد که برخی از آنها چنین است (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۳۹): معنوی،^{۱۰} کاربردی،^{۱۱} تجویزی^{۱۲} و غیر قابل آزمون.^{۱۳}

این معانی و مفاهیم مختلف موجب شده است دیدگاه‌های متفاوتی برای اندیشمندان در تفکیک دو مقوله دستوری و هنجاری شکل گیرد (رابینز، ۱۹۶۳، ص ۱۹).

بر همین اساس جان نویل کینز که در سال‌های قبل از ۱۹۵۰ کتاب خود را درباره متدولوژی اقتصاد با نام قلمرو روش اقتصاد و سیاسی^{۱۴} منتشر نمود، بر ضرورت تفکیک دو مقوله یادشده تصریح کرده و برای اقتصاد سیاسی سه حوزه اساسی زیر را تعریف می‌نماید:

۱. قانونمندی‌های اقتصادی؛^{۱۵}

۲. ایده‌آل‌های اقتصادی؛^{۱۶}

۳. دستورالعمل‌های اقتصادی.^{۱۷}

قانونمندی‌های اقتصادی را وظیفه اصلی علم اقتصاد سیاسی دانسته و حوزه دوم را وظیفه اخلاقیات اقتصادی و حوزه سوم را هنر اقتصادی قلمداد می‌کند. اکنون باید ماهیت

1. normative economics

3. normative science

5. positive

7. predictable

9. not metaphysical

11. application

13. non testable

15. economic uniformities

17. economic precepts

2. positive economics

4. non science

6. explanatory

8. without norms

10. spiritual

12. prescriptive

14. *The Scope and Method of Political Economy*

16. economic Ideals

علم اقتصاد را بررسی نمود تا بتوان درباره تفکیک وظیفه اول از دو وظیفه دیگر قضاوت منطقی نمود (کی‌نس، ۱۹۵۵، ص ۱۹).

۱. ماهیت تجویزی علم اقتصاد

در صورتی که اقتصاددان به صورت عینی کشف کند که در شرایط تعریف‌شده، کاهش ارزش پول رایج آثار تورمی دارد و به سیاستگذاران توصیه کند، اگر بخواهند از تورم بپرهیزند «نباید ارزش پول رایج را کاهش دهند»، تجویز و توصیه او دقیقاً عینی است؛ زیرا شناخت واقعیت‌هایی که عینیت خارجی دارند، نسبت به تجویز و توصیه مناسب یکسان نیست. برای مثال رنگ سیاه سنگ‌های موجود در کره ماه یک واقعیت عینی است و مسموم بودن آب شرب یک شهر نیز ممکن است یک واقعیت عینی دیگر باشد. علم به واقعیت اول هیچ‌گونه خواست و توصیه‌ای در ساحت روح دانشمند به دنبال ندارد، ولی شناخت واقعیت عینی دوم در ساحت روح دانشمند علوم آزمایشگاهی دست‌ورالعمل و توصیه‌های مناسب را به دنبال دارد. این قبیل شناخت‌هایی که در ارتباط با خواسته‌ها و نیازهای انسان‌ها هستند، اقتضائات خاص خود را دارند. در واقع، در ساحت شناخت پزشک از آثار نامطلوب ویروس یا یک میکروب خاص بر سلامت انسان، عقل عملی او «باید و نباید» مناسب را صادر می‌کند، ولی دانشمندی که علم به رنگ سنگ در کره ماه را تحصیل می‌کند، عقل عملی او هیچ‌گونه دست‌ورالعملی صادر نمی‌نماید و می‌توان گفت پس از علم به نوع رنگ سنگ کره ماه، نیاز معرفتی خود را تأمین نموده است و بعد از تأمین این نیاز، خواسته‌ای ندارد که درباره آن توصیه و دست‌ورالعملی را پیشنهاد کند.

دقیقاً شناخت اقتصاددانان از واقعیت و رابطه متغیرات عینی اقتصاد جامعه چنین اقتضائی را دارد که «تجویز» مناسب را برای سیاستمداران و مسئولان صادر می‌کنند. بر همین اساس، زمانی که آدام اسمیت تقسیم کار را می‌ستود، مقصودش این بود که اگر بالا رفتن رفاه مادی، هدف عمومی مطلوبی است، تقسیم کار کمکی است برای رسیدن به این هدف. همچنین آنگاه که رشد اقتصادی را هدف مهم اجتماعی - اقتصادی تلقی می‌کرد، به قناعت در مصرف و انباشت سرمایه جهت دسترسی به این هدف را توصیه می‌نمود. نظریه علمی مزایای نسبی ریکاردو در تجارت نیز بدین معناست که تجارت آزاد باید مورد توجه قرار گیرد تا اینکه بهبود وضعیت مادی هر دو طرف تجارت را فزونی بخشد. نظریه‌های مربوط به شرایط تعادل اقتصاد خرد و اقتصاد کلان و ثبات آنها نیز همین ماهیت تجویزی را دارند (لودویگ، ۱۹۹۳، ص ۳۵).

به‌طور کلی همه علوم که درباره ماهیت و چیستی حیات اجتماعی انسان‌ها در ساحت اقتصاد و سیاست و تربیت اجتماعی، بحث و کاوش می‌کنند - همانند علوم پزشکی و داروسازی - زمینه اقتضایی توصیه و تجویز دارند و برای صادر کردن گزاره‌های هنجاری و تجویزی شکل گرفته‌اند.

هر اقتصاددانی که به رابطه بین افزایش حجم اسکناس و تقاضای مؤثر جامعه و پیدایش افزایش قیمت‌ها، معرفت پیدا می‌کند، برای این است که توصیه‌ای مناسب ارائه دهد. توصیه‌ای که در قالب گزاره چنین بیان می‌شود: «برای ثبات قیمت‌ها نباید حجم پول موجود افزایش پیدا کند». اکنون سؤالی که باید بررسی شود این است که ماهیت گزاره‌های تجویزی و هنجاری چیست و چه تمایز و نسبتی بین آنها و گزاره‌های اخلاقی وجود دارد؟

۲. ارزش‌های ابزاری و ذاتی

گزاره‌هایی که مشتمل بر باید و نبایدها هستند و صرفاً یک رابطه عینی بین متغیر مستقل و تابع را بیان می‌کنند، هیچ دلالتی بر ارزش ذاتی و مطلوب بودن متغیر مستقل، یا تابع ندارند. برای مثال، گزاره «افزایش حجم پول در صورت ثبات تولیدات، افزایش قیمت‌ها را به دنبال دارد»، فقط بر رابطه تأثیرگذاری عینی بین دو متغیر یادشده دلالت دارد، نه مطلوب بودن آن دو، یا یکی از آن دو. این نوع گزاره‌ها را اثباتی، وضعی، عینی و عملی می‌نامند. در مقابل گزاره‌هایی قرار دارند که مشتمل بر «باید» و «نباید» هستند بر مطلوب بودن یا نامطلوب بودن یکی یا هر دو متغیر دلالت دارند. مجموعه گزاره‌های ذیل دارای هر دو قسم از گزاره‌های یادشده می‌باشند:

۱. برای بهبود سردرد باید قرص آسپرین خورد؛

۲. برای کاهش تورم باید حجم پول در جامعه کاهش یابد؛

۳. توزیع درآمد باید عادلانه باشد.

بی‌شک ساختار لفظی این گزاره‌ها از جهت اینکه مشتمل بر لفظ «باید» هستند، یکسان است، اما مفاد ارزشی آنها یکسان نیست. مثلاً گزاره اول و دوم را می‌توان به صورت گزاره‌های اثباتی ذیل چنین تغییر داد:

قرص آسپرین در بهبود سردرد تأثیر دارد.

کاهش حجم پول در جامعه، در کاهش تورم تأثیر دارد.

ولی گزاره سوم را نمی‌توان در قالب گزاره اثباتی بیان نمود. در واقع هر فعل ارادی برای رسیدن به هدف مشخصی انجام می‌پذیرد. در صورتی که چنین هدفی واسطه در رسیدن به

هدف دیگر باشد، هدف واسطه، ابزاری برای رسیدن به هدف دوم است و چنین گزاره‌ای، گزاره ارزش ابزاری نام دارد؛ مانند گزاره اول و دوم. در مقابل اگر هدف از انجام فعل، ابزار و واسطه نباشد، بلکه خود فعل هدف غایی باشد، چنین گزاره‌ای گزاره ارزش ذاتی یا ارزش غایی است؛ مانند گزاره سوم.^۱

مکلاپ نیز در مورد گزاره‌های هنجاری^۲ که بر مطلوب بودن یا نامطلوب بودن یک امر دلالت دارند، می‌گوید: «ضوابطی را که گزاره هنجاری به آنها اشاره دارد، قواعد و توصیه‌هایی نیستند که به ما بگویند برای دستیابی به غایات چه کاری انجام دهیم یا ندهیم، بلکه ضوابط معیارهای اخلاقی هستند که به ما می‌گویند چه چیزی را خوب یا بد و درست یا اشتباه بدانیم» (مکلاپ، ۱۹۷۸، ص ۴۲۹).

او اصطلاح «ارزش‌گذاری» را نیز مترادف با «normative» می‌داند. اصطلاح «ارزش‌گذاری» به نظام‌هایی از ارزش‌های اخلاقی اشاره دارد که احتمالاً برای بیان این ایده گویاتر است (همان، ص ۴۳۰).

وی اصطلاح ابزاری را نیز در مورد گزاره‌هایی به کار می‌برد که بر مطلوب بودن یا مطلوب نبودن یک فعل برای رسیدن به هدف مطلوب دیگری دلالت دارند (همان، ص ۴۲۹). به دیگر تعبیر، وصف «ابزاری» برای دستورالعمل‌هایی به کار می‌رود که کنش‌ها را برای دستیابی به اهداف مشخص جهت می‌دهند (همان، ص ۴۳۵).

اکنون با فرض اینکه یک چنین تفکیکی پذیرفته شود و قبول کنیم که منظور از اقتصاد دستوری همان بایدهای سیاست‌گذاری و تعیین خط‌مشی اقتصادی است، اما سؤالی که همچنان باقی است، مسئله چگونگی ارتباط میان بایدهای ارزش ذاتی و بایدهای سیاست‌گذاری است.

اقتصاددانان در برخورد با این مسئله به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی چنین ارتباطی یا وجود ندارد، یا اگر وجود دارد از حیث بحث آنها خارج است. در حالی که به لحاظ ارتباط تنگاتنگ میان این دو دسته از بایدها، شناخت نداشتن اقتصاددانان از بایدهای ارزشی نظام

۱. دلیل عنوان ارزش ذاتی آن است که قائم به خود است و به غیر وابسته نیست. این ارزش را از آن جهت که منشأ ارزش‌های دیگر است، ارزش اصلی و از آن‌رو که ناظر به درون خود آن است، ارزش درونی (intrinsic value) و از آن جهت که از ارزش‌های دیگر مستقل است، ارزش استقلال‌ی نیز می‌توان نامید. به همین ترتیب ارزش غیر ذاتی را که وابسته به غیر خود است می‌توان ارزش تبعی، بیرونی (extrinsic value) فرعی، یا عرضی نامید. برای توضیح بیشتر رک: مصباح، مجتبی، بنیاد اخلاق، فصل ۲، ص ۳۱، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

اقتصادی یا آنها را در تعیین استراتژی‌های اقتصادی ناکام خواهد گذاشت، یا اینکه به پیراهه خواهد کشاند. از این‌رو، بررسی چگونگی ارتباط بین این دو نوع ارزش ذاتی و ابزاری ضرورت انکارناپذیر دارند.

۳. چگونگی ارتباط بین ارزش‌های ابزاری و ارزش‌های ذاتی در ساحت علم اقتصاد

برخی اقتصاددانان چنین تصور می‌کنند که بایدهای ارزشی اهداف اقتصادی را معین، و بایدهای ابزاری در خدمت تحقق این اهداف به کار گرفته می‌شوند (کاتوزیان، ص ۲۴۸). پس علم اقتصاد همواره واقعیت‌ها و هست‌ها و متغیرهای عینی اقتصاد را پژوهش می‌کند و آنگاه اقتصاددانان براساس شناخت این واقعیت‌ها گزاره‌های عینی را به گزاره‌های «باید» ابزاری بیان می‌کند، همچنان که پزشک براساس شناخت از تأثیر داروی A بر بیماری B، به بیمار می‌گوید باید این دارو را استفاده کند. بنابراین، علم اقتصاد یعنی همان علم تحقیقی، که در همه جوامع یکسان است؛ همچنان که علم فیزیک و پزشکی چنین هستند. به تعبیر دیگر، علم اقتصاد یعنی نظریات علمی نئوکلاسیک که کاربردی در روابط اقتصادی جامعه‌های مختلف دارد و پسوند «اسلامی» و «غیر اسلامی» بر نمی‌دارد. واقعیت این است که جان‌مایه این مقاله همانا چگونگی ارتباط این دو نوع باید ارزشی و ابزاری است. بایدهای ارزشی ذاتی این‌گونه صامت و ساکت نیستند که با هر ابزاری بتوان به سراغ آنها رفت. به‌طور کلی ارزش‌های ذاتی در روابط اقتصادی این‌گونه نیستند که از هر راه و سیاستی بتوان برای رسیدن به آنها استفاده نمود. برای مثال، جهت تأمین کسر بودجه، بسیاری از اقتصاددانان به سیاستمداران توصیه می‌کنند که اوراق قرضه منتشر کنند، یا اینکه برای اعمال سیاست‌های انقباضی و انبساطی نرخ بهره را افزایش یا کاهش دهند. در صورتی که ارزش ذاتی - ممنوعیت بهره - استفاده از نرخ بهره را تجویز نکند، براساس این نرخ نمی‌توان اوراق قرضه متعارف را منتشر کرد و از طریق آن کسر بودجه را تأمین نمود. همچنان که نمی‌توان با افزایش و کاهش نرخ بهره، سیاست‌های انقباضی و انبساطی را دنبال کرد. در آموزه‌های اسلامی، ارزش‌های ذاتی به بایدهای سیاستگذاری و ابزاری نظر دارند. برخی افراد این بایدها را مناسب با خود می‌دانند و برخی کسان این بایدهای ابزاری و سیاستی را بر نمی‌تابند. اینجاست که خاستگاه علم اقتصاد اسلامی شکل می‌گیرد. از این علم اقتصاد باید سیاست‌ها و بایدهای ابزاری استنتاج کرد که این ارزش‌های ذاتی حاکم بر روابط اقتصادی آنها را تحمل کند و به سخن دقیق‌تر، متناسب با این ارزش‌های ذاتی باشد.

وقتی این ارزش‌های ذاتی بهره را یک نوع ظلم می‌دانند، با این ظلم نمی‌توان به عدالت اقتصادی دسترسی پیدا کرد و یا در جهت آن حرکت نمود و فقر را کاهش داد یا اشتغال را شکوفا نمود. برای مثال، باید نرخ سود سرمایه، به عنوان یک متغیر مستقل که با آموزه‌های اسلامی سازگاری و انسجام لازم را دارد، جایگزین نرخ بهره شود و دقیقاً تمام مسائلی که به‌طور مستقیم و غیر مستقیم از نرخ بهره تأثیر می‌پذیرند با جایگزینی نرخ سود به جای آن، از نرخ سود جایگزین تأثیرپذیر خواهند شد. در واقع تولید، توزیع و مصرف که سه بخش اساسی علم اقتصاد را تشکیل می‌دهد، از جایگزینی نرخ سود به جای نرخ بهره تأثیر می‌پذیرد. بدیهی است که در تدوین و تحقیق مسائلی که با فرض تأثیرپذیری از نرخ سود سرمایه به جای نرخ بهره، باید پژوهش و تدوین مجدد شود، نیاز به علم اقتصاد متعارف داریم و بدون این علم نمی‌توان مسائل اساسی آن را با بایسته‌های برخاسته از آموزه‌های اسلامی هماهنگ نمود. این موضوع اما بدان معنا نیست که شاخه‌ای از علم اقتصاد به عنوان علم اقتصاد، هماهنگ و منسجم با آموزه‌های اسلامی امکان تحقیق و تحقق ندارد. بنابراین از چگونگی ارتباط ارزش‌های ذاتی با ارزش‌های ابزاری در ساحت علم اقتصاد می‌توان چنین نتیجه گرفت که در یک نظام اقتصادی به علت اینکه بایدهای ارزش ذاتی تعیین‌کننده اهداف مورد انتظار آن نظام هستند و جهت‌های کلی حرکت را تعریف می‌کنند و نیز با توجه به این واقعیت که هدف، هماره در تعیین کمیّت و کیفیت ابزار تحقق آن نقش اساسی دارد، استراتژی اقتصادی و بایدهای برنامه‌ریزی نسبت به اهداف نظام اقتصادی، جنبه ابزاری پیدا خواهند کرد و در مرتبه پایین‌دستی از بایدهای ارزشی ذاتی قرار می‌گیرند. همچنان که کیفیت و کمیّت این ابزارهای اقتصادی به وسیله اهداف آن نظام، از یک طرف و با ملاحظه عینیت و واقعیت‌های عینی اقتصادی جامعه، از طرف دیگر، تعیین خواهد گردید. در واقع ضرورت هماهنگی منطقی بین اهداف آموزه‌های اسلامی در حوزه اقتصاد و بایدهای ابزاری و سیاست‌های اقتصادی را می‌توان زمینه‌پدایش نظریات علمی اقتصاد تلقی نمود. نظریات علمی‌ای که همسو و هماهنگ و مفاد برخاسته از این آموزه‌هاست و به دیگر سخن، ارزش‌های ذاتی که در قالب آموزه‌های اسلامی مرتبط با حوزه روابط اقتصادی بیان شده‌اند، آنگاه امکان عملیاتی و تطبیق شدن را دارند که سیاست‌های اقتصادی مناسب آنها، زمینه اجرا و تطبیق آنها را فراهم نماید و با توجه به اینکه سیاست‌های اقتصادی همان ابزارهای علمی اقتصادی هستند، هماهنگی منطقی بین ابزارهای علمی و ارزش‌های ذاتی ضرورت تمام دارد. بنابراین، تطبیق ارزش‌های ذاتی و

آموزه‌های اسلامی در حوزه اقتصاد خرد و کلان جامعه، سیاست‌ها و ابزارهای علمی همگون و هماهنگ را می‌طلبد. این ابزارهای علمی هماهنگ با آموزه‌های اسلامی را باید تحقیق و تدوین نمود که همان نظریه‌پردازی علم اقتصاد اسلامی است.

نتیجه‌گیری

بایدهای ارزشی ذاتی - اخلاقی یک نظام اقتصادی تعیین‌کننده نوع سیاست‌های اقتصادی و بایدهای ابزاری آن هستند که تعیین آنها با ملاحظه عینیت و واقعیات اقتصادی جامعه انجام می‌پذیرد. بر این اساس، آموزه‌های اخلاقی، ارزشی، اسلامی در زمینه فعالیت‌ها و اهداف اقتصادی، ابزارها و سیاست‌های اقتصادی مناسب خود را می‌طلبند. خاستگاه علم اقتصاد اسلامی نیز همین ارتباط واقعی بین ارزش‌های ذاتی اسلامی در مورد روابط اقتصادی جامعه و تعیین سیاست‌های متناسب با آنهاست.

منابع

مصباح، مجتبی (۱۳۸۲)، بنیاد اخلاق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴)، ایدئولوژی و روش در اقتصاد، ترجمه م. قائد، تهران:
نشر مرکز.

Keynes, John Neville (1955), *The Scope and Method of Political Economic*, New
York: Kelley and Mill Man.

Machlup, Fritz (1978), *Methodology of Economics and other Social Sciences*, New
York, San Francisco: London Academic Press.

Mises, Ludwig von (1993), *Epistemological Problem of Economics*, English edition,
New York: Van Nostrand Co, 1960.

Robbins, L. C. R. (1963), *Politics and Economics*, London: MacMillan.